



## نگاه زرد و سیاه به گردشگری موسیقایی کرمان

### سید فواد توحیدی

موسیقی، به عنوان هنرِ اَوّل، آن گونه دلخواه است که می‌تواند دوست‌دارانش را از فرسنگ‌ها دورتر به خود بکشد. این هنر، یکی از هدف‌های گردشگری در گیتی است، که شوربختانه به آن کم‌روییم. موسیقی به‌تنهایی دل‌پذیر است و کشنده؛ حال اگر با آیینی یا دیگر رویدادی هم‌نشین شود، خود را خواستنی‌تر می‌کند.

در ایران ما، آیین‌های موسیقایی شگرفی وجود دارند که می‌توانند گردشگران بسیاری را به خود بکشانند، نه‌تنها ایرانیان گردشگر را، که گردشگران پهنه‌های دیگر گیتی را. در برخی استان‌ها، به فراخور دید فراخ‌کاردانان، از این درِ گران بهره برده‌اند. برای نمونه، آیین موسیقایی پیر شالیار در هورامان، که بیش از توانِ مهمانداری، مهمان می‌گیرد. این آیین چنان شادابی و پویایی به اورامانات بخشیده که سایر روستاهای آن دیار به رویدادسازی‌های این‌چنینی راه برده‌اند.

«دف‌چشن پالنگان» از همان رویدادهاست که آن‌چنان گردشگری را در خود دید که گردشگرداری دشوار شد. این آمدن‌ها، با همهٔ دشواری‌هایش، برای آن سرزمین خوش‌یاست و گوارا. هر جای ایران بزرگ آیینی باشد و یا شگرف‌رویدادی، مردمان به سر – که نه، به دل – می‌روند و مهر می‌کارند و سبزی می‌رویند.

اکنون درنگ، درنگ، به روزِ کهنِ سرزمینِ کرمان. کرمانی که درازپیشینه است و آیین‌دار؛ کرمانی که مام بوده و هست. هر که درمانده بوده، در این پهنه آرام گرفته است. کرمان، بهشت آیین‌هاست. این زمین از شگفتی است، اگر برای هر آیین و رویدادش پنجاه گردشگر بیاید، کرمان سرریز می‌شود از آن‌ها.

و اما افسوس! افسوس که آیین‌ها و رویدادها خاک می‌شوند زیر پای کارنابلدان بالانشین. در همین شهر کرمان چقدر داشته داریم که یا راهشان را بسته‌اند و یا تنگشان کرده‌اند برای شماری کم. شگفت آن‌که بیشتر آن‌ها با موسیقی هم‌پیمانه‌اند.

باور کنید اگر می‌فهمیدند و راه می‌گشودند، این شهر همیشه مهماندار و مهمان‌نشین بود. این همه آیین و آیین، از کهن‌ترین‌ها که سده و تیرگان و مهرگان و اسپندگان و فروردگان و اردیبهشتگان و سپندارمذگان و چله و چهارشنبه‌سوری و تندرستان باشد، تا آیین‌های اسلامی و آیین‌های دگرکیشان و دگران‌دیشان.

چند سالی است که نیک‌پندارانی خودجوش و خودمدار، پاسداشت داشته‌هایمان را خواسته و برخاسته‌اند. چه خوش‌تر که بالانشین‌ها نیز به یاری بیایند، نه به سرباری. پیش از آن‌که پالنگان به دف‌جشنش بنشینند، در کرمان و در زادروز نخستین امام شیعیان، دف‌جشنی در آستانه شاه‌ماهان برگزار می‌شد که از تمام ایران به شوقش کرمان می‌آمدند.

همه مهمانخانه‌ها و بوستان‌های کرمان و ماهان پر از گردشگر می‌شد تا خروش دف‌ها را نبوش کنند. شوربختانه، این همدلی و هم‌شادی را تاب نیاوردند و نخست سخت گرفتند و سرانجام راهش را بردند. در همان آستانه که ساختنش بر پایه شور و بی‌خودی عارفانه و موسیقی بود، به ترویج چیزهایی نشستند که جایش آن‌جا نبود.

نمادها را به پستوها بردند و یا گم کردند و دگر نمادها را برافراشتند تا شاید راه و نگاه دیگران را دگرگونه کنند. بر سردر آستانه آگهی زدند که «ورود هرگونه ساز و دف ممنوع!» شگفت آن‌که «دف» را آن‌گونه جدا نوشتند که گویی دف ساز نیست یا سازها دف نیستند!

در نهایت، این درنگ موسیقایی را به خاموشی کشاندند. چند سالی هم خواستند تا جایش را با سرود و نمایشک‌های آهنگین پر کنند که مردمان تلخ نگریستند و چیزهایی زیر لب گفتند که به گمان، ناسزای سزاواری بود بر کم‌خردی‌شان.

نگاه سیاه آن‌ها، سایر آرامگاه‌های اهل شهود را هم به بیگانگی کشاند؛ از مشتاقیه و شیخ عبدالسلام و شیخ علی‌بابا گرفته تا مزارشاه و خانقاه شیخ ابوسعید در کوهبنان. شک نیست که زاویه

دارند با خیلی چیزها و گمان دارند که خود بهترین‌اند و دیگران کژراه. گیرم که این‌چنین باشد؛ چرا راه را می‌پُرید؟

راه را به گونه‌ای هموار کنید که هاشورهای ذهنی شما را بر هم نریزد، ولی بتواند بایستد و نفس بکشد، بتواند گفت‌وگو کند با دوستدارانش و مهمانداری کند برای مهمانانش. پیشینه و پیشه کرمان و کرمانیان، مهمانداری و مهمان‌نوازی بوده و هست.

همگان بهره‌مند می‌شویم از گام‌های سبز گردشگران؛ آن‌گونه که کرمان نیازی به فروش سنگ و خاکش نداشته باشد. آن‌گونه که در بر درماندگان باز شود و هزار پیشه‌نو به نان‌آوری بیانجامد. آن‌گونه که کپرهای زرد جنوب کرمان پر شود از رنگ آبی نگاه و برق سرمایه و دلی آرام. ما بیگانه نیستیم؛ بیایید فکرمایه‌ها را جدا کنیم و دل‌ها را یکی کنیم. ایران ما به یک‌دلی زنده می‌شود، نه به یک‌فکری.